

وامی گرفته بود و این وام را به استان‌ها داده بودند برای احیای قنوت. بنا بود که پنجاه درصدش را مردم کمک بکنند و 50 درصدش را این وام که در اختیار جهاد بود به روستا بیان داده می‌شد و از آن‌ها سفته‌ای گرفته می‌شد که این وام را باز پرداخت کنند. اکثر کمک‌ها از طریق مردم بود.

جهادی‌ها منتظر بودجه دولت نشدند. بودجه ما از کانال‌های مختلف تهیه می‌شد؛ اما به خاطر صداقت و عشق به کار اکثر از مردم بود. برخی از متدینین بودند که از کمک می‌کردند. برخی از مردم نیز که فنی بودند اما سرمایه‌های برای کمک نداشتند، می‌آمدند و راهنمایی و کمک علمی می‌کردند. مثلاً اگر موتور آب خراب می‌شد از نیروهای مردمی برای تعمیر می‌آمدند. در جهاد خراسان پنج هزار خانم آمده بودند و بدون هیچ مزد و منی برای جبهه قند می‌شکستند، لباس می‌دوختند، کمپوت و کنسرو تهیه می‌کردند. پنجاه و پنج هزار نفر اعزامی به منطقه داشتیم. استکبار اگر از فرهنگ جهاد خبر داشت هیچ وقت جنگ را آغاز نمی‌کرد.

مدیریت جهادی

کسی که از دور به تشکیلات جهاد نگاه می‌کرد، فکر می‌کرد تشکیلات منظمی نیست. بچه‌ها مثل مورچه‌ها فعالیت می‌کردند. صبح زود می‌رفتیم سرکار، شب برمی‌گشتیم. مادرم همیشه برایش سؤال بود. می‌گفت شما چطور کارمند دولتی هستی که یک شب می‌آیی، یک شب نمی‌آیی و یک شب نیمه شب می‌آیی؟ خستگی برای ما معنا نداشت. خیلی از کار لذت می‌بردیم. جهاد برای ما فرهنگی تولید کرده بود که مدیریت خاص خودش را داشت.

کسی مسئول می‌شد که عالم‌تر و شایسته‌تر بود. انتخاب اصلاح باعث خدمات بیشتری می‌شد. مجموعه جهاد در دوره حیاتش یکی از تخصصی‌ترین و حرفه‌ای‌ترین دستگاه‌های اجرایی بود. بیشترین متخصص را در تشکیلات داشتیم. نیاز به تشویق‌های مصنوعی نظام بروکراسی نداشتیم. کسانی که باسوادتر و متخصص‌تر بودند و به قول معروف اهل به زمین زدن نقشه و طرح بودند، کارهای بالاتری را به عهده می‌گرفتند.

تعهد داشتیم که به کسی نگوییم رئیس، عنوان رئیس را ضدارزش می‌دانستیم. هر کس وظیفه خودش را می‌دانست. شورای مرکزی داشتیم اما این طور نبود که هر دقیقه یک بخشنامه بدهد. هر کسی ناظر و مسئول خودش بود. ریاست مسئولیت‌آور بود. هر کس مسئولیتی بر عهده می‌گرفت، بیشتر در خط مقدم می‌ماند. زودتر می‌آمد و دیرتر می‌رفت. کسی خودش را بالاتر از دیگران نمی‌دانست.

دانش ارزشی

تشکیلات جهاد نسبت به سایر ادارات کم‌سواد و کم‌بهره نبود. افرادی باسواد زیاد بودند. بعلاوه، کلاس‌های تخصصی آموزش‌های عقیدتی، احکام و ورزش هم بود. این آموزش‌ها در روستا هم بود. آموزش شوراهای آموزش روستا بیان، آموزش کشاورزان و آموزش‌های تخصصی دیگر. عملیات‌های جهاد براساس دانش‌های ارزشی انجام می‌شد. هم داشتن دانش ملاک بود و هم ارزش مهم نبود. روحیه و فرهنگ جهادی هم مهم بود. سبک زندگی در جهاد برای برخی افراد سنگین بود. نمی‌توانستند تحمل کنند. شاخصه‌های مثل نوع پوشش، کار زیاد، حقوق کم، مراسم‌های عبادی و... باعث می‌شد افراد غربال شوند. بچه‌های جهاد، هم به خود دانش به عنوان یک ارزش اهمیت می‌دادند و هم برایشان مهم بود که دانش را به خدمت ارزش‌های اسلامی و جامعه در بیاورند. خیلی از بچه‌ها با مدرک ششم ابتدایی وارد جهاد شده بودند اما فوق لیسانس را هم گرفتند.

خدمت گسترده و بی‌منت

خدمات جهاد به روستاییان آن قدر فراگیر بود که گاهی بعضی از تقاضاها مایه تعجب ما بود. یک بار پیرمردی آمده بود و می‌گفت پسرم به جبهه اعزام شده و همسرش باردار است و می‌خواهد در بیمارستان بستری شود. برای بعد از مرخصی مقداری دارو می‌خواست. گفتم نسخه داری؟ گفت: نه ولی داروهای مورد نیازم این‌هاست: زیره، بادیان، تخم شوید، چهار تخم، بارهنگ. گفتم این‌ها را نداریم پدرجان! گفت: چرا دارید. شما بپرسید حتما پیدا می‌شود! جهاد شده بود خانه‌افراد روستا. تشکیلات دولتی بود ولی فرهنگ و نوع کار کردن اداری نبود. روستایی‌ها با جهادی‌ها رفیق شده بودند و همه چیزشان را از آن‌ها می‌خواستند.

وقتی می‌رفتیم روستا کار بکنیم، سر راه هر کسی را می‌دیدیم سوار می‌کردیم. توقعی هم نداشتیم که وقتی می‌رویم روستا، برای‌مان سفره نهار و شام بیندازند. یک مقدار نان و پنیر می‌بردیم. اعتماد روستایی‌ها به ما زیاد می‌شد. سربرابر آن‌های نبودیم. مثلاً یک بار داشتیم برمی‌گشتیم آقا و خانمی منتظر ماشین بودند. پرسیدیم چه شده؟ گفت خانم را باید ببرم شهر، زایمان دارد. وقتی سوار شدند گفت که راستش را بخواهید من نوبت آب زمینم است. اگر اشکال ندارد، خانم را ببر بیمارستان و به خانمت بسپار مواظبش باش. این ارتباط عاطفی در سیستم‌های اداری ممکن است خلاف هم محسوب شود.

تشکیلات اقتصادی با کارکرد فرهنگی

سبک زندگی جهاد، در داخل جامعه فرهنگ خودش را تولید کرده بود. برخی تأثیراتش ضرب‌المثل شده شد. مثلاً تعبیر «جهادی کار کردن» یک نمونه‌اش بود. جهاد بیشتر یک نهضت فرهنگی بود تا یک نهضت اقتصادی. کار برای خدا در خدمت کردن به خلق و ایجاد رفاه و تأمین عدالت دیده شده بود. هدف کرامت و تعالی انسان بود به همراه پیشرفت اقتصادی. محصولات یک مزرعه را با ماشین کمباین می‌شود در عرض یک ساعت جمع کرد. اما جهادی‌ها با درو کردن؛ ارتباط معنوی هم ایجاد می‌کردند و این ارتباطات آغاز انتقال فرهنگ بود. یعنی کار و تبلیغ همزمان انجام می‌شد. روستایی‌ها به ما می‌گفتند: اداره امام ما را نماینده امام می‌دانستند.

لباس و غذای ما با روستاییان متفاوت نبود. آن قدر می‌نشستیم پای درد دل آن‌ها و نیازهاشان را برطرف می‌کردیم که وقتی جنگ شروع شد شاهد حضور بی‌سابقه روستاییان و کمک‌های نقدی و غیرنقدی‌شان به جبهه بودیم.

امام علی (ع) می‌فرماید: «کسی که تقوای الهی را پیشه کند خداوند او را محبوب مردم می‌کند.» حضرت امام نیز حکومت بر قلب‌ها را بزرگترین پیروزی می‌دانستند. بزرگترین ضربه‌ای که دولت می‌تواند بخورد این است که مردم دولت را از خود جدا بدانند. اخلاص و صداقت در کار جهادی‌ها در عمل باعث اعتماد مردم به دولت و نظام می‌شد و حاضر بودند زیر بار مشکلات بروند تا کارها به سامان برسد.

به سوی خودکفایی

بچه‌های جهاد در سال 58 کار را با حداقل امکانات از صفر شروع کردند. دو سوم جمعیت سی و شش میلیون نفری ایران در روستاها زندگی می‌کردند. در پنجاه هزار نقطه روستا داشتیم که از نظر امکانات اولیه صفر بودند. حالا وضعیت فرهنگی‌مانند.

بچه‌ها از کارهای کوچک مثل کانال و قنات شروع کردند و تا ساختن سیلو و سد پیش رفتند. آن زمان ما اصلاً نیروی متخصص برای این کار نداشتیم. اجازه نمی‌دادند کسی یاد بگیرد. سیلویی در کشور نداشتیم؛ اگر بود توسط خارجی‌ها ساخته شده بود. جهاد به صورت کاملاً خودجوش وارد صحنه شد و هم سیلو ساخت و هم سدهای زیادی تأسیس کرد.

گاهی یک تریلی
سیمان می‌آمد ولی
چون جمعه عصر بود
از کارگر خبری نبود.
کار را نمی‌انداختیم
برای شنبه. از رئیس
جهاد گرفته تا هر
کسی که آنجا بود
می‌آمد برای کمک و
خالی کردن سیمان‌ها.